

خشونت خود را تماشا کن

نویسنده: اشو
مترجم: محسن خاتمی

انسان ناآگاه است، با وجودی که باور دارد هشیار است. همین باور، ناآگاهی او را محافظت می‌کند. انسان جاهل است، با وجودی که باور دارد که می‌داند. همین باور، جهل او را دست نخورده نگه می‌دارد. انسان درست نقطه‌ی مقابله‌ی چیزی است که فکر می‌کند هست. درک این نکته آغاز انقلابی بزرگ است. برای دیدن این که کجا هستی و حقیقت تو چیست، نیاز به شجاعت داری. باور داشتن به آرمان‌های زیبا، قشنگ است. تمام آرمان‌ها فقط یک عملکرد دارند: واقعیت تو را پنهان می‌کنند؛ برای همین است که ما به خلق آرمان‌های زیبا ادامه می‌دهیم. نه این که ما واقعاً به آن آرمان‌های بزرگ علاقه داشته باشیم؛ علاقه‌ی واقعی ما پنهان کردن واقعیت‌های زشت است.

مردم همیشه درباره‌ی عدم خشونت سخن می‌گویند و هر آنچه در زندگی انجام می‌دهند، خشونت است: خشونت آشکار و نه هیچ چیز دیگر. هر چه بیشتر خشن باشند، بیشتر از عدم خشونت دم می‌زنند. و صحبت درباره‌ی عدم خشونت یک استتار می‌گردد. هندوستان قرن‌ها است که از عدم خشونت سخن می‌گوید و هنوز چنین چیزی روی نداده است و اتفاق نیز نخواهد افتاد، زیرا همین سخن‌ها تولید توهم می‌کند. و آهسته آهسته، تو نه تنها قادر خواهی بود که دیگران را فریب دهی، بلکه خودت را نیز فریب می‌دهی. وقتی که برای قرن‌ها از عدم خشونت صحبت کنی، شروع می‌کنی به این پندار که تو غیر خشن شده‌ای. سبب واقعی صحبت درباره‌ی عدم خشونت همین است.

یک روز رییس جمهور هندوستان در خانه‌ای دولتی در مدرس اقامت داشت چون در آن جا نتوانسته بود غذای غیر گیاهی - گوشت، تخم مرغ و غیره - پیدا کند، بسیار ناراحت شده بود. اگر او ناراحت نشده بود، مردم کشور متوجه نمی‌شدند که او یک گوشت‌خوار است؛ یک پیرو گانندی و گوشت‌خواری؟ و اینان مردمی هستند که درباره‌ی عدم خشونت سخن می‌گویند. آنان هر سال به صورت تشریفاتی و آیینی بر مزار ماهاتما گانندی می‌روند. اینان کسانی هستند که بر مزار او سوگند خورده‌اند و به گوشت‌خواری ادامه می‌دهند و حیوانات را می‌کشند.

این چه نوع عدم خشونتی است؟

ولی انسان چنین است: بسیار فریبکار و حيله‌گر.

کسانی که راه سلوک را می‌پیمایند، باید بسیار مراقب این پنهان‌کاری‌های احمقانه و آرمان‌گرایانه باشند. داشتن آرمان‌های زیبا بسیار ساده است. اگر مردم را تماشا کنی بسیار حیرت خواهی کرد: اگر آرمان‌های آنان را بشناسی، می‌توانی یقین داشته باشی که آنان درست نقطه‌ی مقابله‌ی آن آرمان‌ها زندگی می‌کنند. با شناخت آرمان‌هایشان می‌توانی به طور منطقی نتیجه‌گیری کنی که آنان ضد آن آرمان‌ها زندگی می‌کنند.

آرمان فقط ثابت می‌کند که چیزی وجود دارد که آنان را در پشت آن آرمان مخفی کند. انسان هشیار، ابداً آرمان ندارد. انسان آگاه، با هشیاری خودش زندگی می‌کند. او یکپارچه است و درون و بیرون او تقسیم شده نیستند.

ولی تمام آرمان‌گرایی‌ها، بیرون را از درون جدا می‌کنند. نمی‌گذارند که تو طبیعی و خودانگیخته باشی؛ تو را و می‌دارند که چیزی غیر از آنچه هستی باشی. آرمان‌ها به تو «باید» می‌دهند: «باید چنین کنی و باید چنان کنی. و به سبب همین باید‌ها، تو شروع می‌کنی به باور کردن این که بسیار والا هستی و آرمان‌هایت نیز بسیار والايند: «بین که من چه آرمان‌های زیبایی دارم!»

و در پشت آن سخنان تو خالی، واقعیت تو درست نقطه‌ی مقابل آن است. انسان آزمنده می‌خواهد که بی‌طمع باشد. انسان خشمگین می‌خواهد که با محبت باشد. انسان پر نفرت آرمان عشق دارد. تمامی مرام‌ها از عشق سخن می‌گویند و هر آنچه روی زمین انجام می‌دهند فقط ایجاد نفرت است. تمام ملت‌های دنیا از صلح سخن می‌گویند، و آنچه انجام می‌دهند، آماده شدن برای جنگ است. این را ببین. این چیزی است که ما شده‌ایم: کاذب و منافق. هیچ ملتی برای صلح تدارک نمی‌بیند حتی هندوستان که کشوری است با آرمان عدم خشونت، کشوری مذهبی! - تمام کشورها از صلح سخن می‌گویند و آماده‌ی جنگ می‌شوند. جنگ، یک واقعیت باقی می‌ماند و صلح فقط ابر و دودی است که آن را احاطه کرده و پنهان داشته است. تا زمانی که ما اوضاع را چنان که هست و آشکار نبینیم، راهی برای خلاصی از آن نیست. هر گاه می‌خواهی که آرمانی در زندگی تو به جا آورده شود، تماشا کن که چرا؟ انسان خشمگین چگونه می‌تواند تمرین محبت کند؟ چطور؟ غیر ممکن است. اگر انسان خشمگین بخواهد محبت را تمرین کند، دست بالا این است که خشمش را سرکوب کند، همین. چه کار دیگری می‌تواند انجام دهد؟ او از دیگران خشمگین بوده و حالا از خشم خودش خشمگین است، همین. خشم او شکل و قیافه‌ی تازه‌ای به خودش گرفته. انسان خشن می‌خواهد غیر خشن شود: چه می‌کند؟ او با دیگران خشن بوده، اینک با خودش خشن خواهد بود. این را شما ریاضت کشی می‌خوانید. ریاضت کشی در اساس خودآزاری است: یعنی لذت بردن از شکنجه دادن خود. و این مردم را ماهاتما یا روح‌های بزرگ می‌خوانند؛ آنان را می‌پرستند. ولی آنچه اتفاق افتاده این است که خشونت آنان رو به درون داشته است. تو دیگران را شکنجه می‌دهی و آنان خودشان را؛ ولی شکنجه ادامه دارد و لذت بردن از شکنجه دادن ادامه دارد. آیا فکر می‌کنید که شخصی که روی تختی از میخ می‌خوابد انسانی مذهبی است؟ چه چیز مذهبی در آن است؟ او فقط بدنش را شکنجه می‌دهد، ولی تو مردمی را می‌یابی که او را پرستش می‌کنند. او روان پریش است، ولی دیگران می‌پندارند که او «روح بزرگ» است! اگر هوا سرد باشد و برف از آسمان بیاید و مردی برهنه زیر برف بایستد، او چه می‌کند؟ او فقط بدنش را آزار می‌دهد، ولی مردم می‌پندارند: «چه روح والایی!» او فقط به چند شوک برقی نیاز دارد! او از نظر روانی بیمار است و تمایلات خودکشی و خودآزاری دارد. بسیار آسان است که یک قاتل را دست‌گیر کنی؛ ولی بسیار مشکل است که کسی را که تمایلات خودآزاری دارد دست‌گیر کنی، ولی هر دو جانی هستند. هر دو از خشونت لذت می‌برند. برای همین است که خشونت ماهاتما گانندی قابل رویت نیست. او همان قدر خشن است که آدلف هیتلر، تنها، تفاوت در جهت است. خشونت گانندی بسیار نامرئی است: او خودش را شکنجه می‌دهد. اگر تو کسی دیگر را برای چند روز گرسنه نگه داری، این عملی خشونت‌آمیز است، ولی اگر به خودت برای چندین روز غذا ندهی این چنین نیست. این همان بازی است و بسیار خطرناک‌تر. زیرا وقتی تو دیگری را در حالت شکنجه قرار می‌دهی، او دست کم می‌تواند از خودش دفاع کند. ولی وقتی شروع می‌کنی به شکنجه دادن بی‌گناه خودت، بدن نمی‌تواند دفاع کند. دفاع ممکن نیست، بدن تو کاملاً ناتوان است. اگر تو با دیگران خشن باشی، قانون از آنان حمایت می‌کند، پلیس حمایت می‌کند. ولی اگر با خودت خشن باشی، قانونی بر علیه آن وجود ندارد. در واقع، حتی قاضی و پلیس و دادستان هم به پرستش تو مشغول می‌شوند: چه کار زیبایی انجام می‌دهی! به سبب این مفاهیم احمقانه است که انسان در تاریکی به سر می‌برد. نخستین چیزی که باید به خاطر سپرد این است: انسان خشن نمی‌تواند با تلاش، غیر خشن شود. پس آیا امکانی وجود دارد؟ آری، امکانی هست، ولی نه با تلاش، نه با اراده و کوشش، نه با تمرین این که چیزی غیر از خودت باشی. امکان آن فقط از طریق هشیار شدن است. به جای این که بکوشی غیر خشن شوی، از خشونت خودت آگاه شو، که خشونت تو چگونه عمل می‌کند. ریشه‌های آن را ببین. عمیقاً واردش شو، چگونه برمی‌خیزد، چگونه به وجودت

و به اعمال نفوذ می‌کند. خشونت خودت را تماشا کن، و در همان تماشا کردن، از آن هشیار شو و آنگاه شگفت زده خواهی شد: خشونت تو شروع می‌کند به ناپدید شدن و از بین رفتن. هیچ کس نمی‌تواند به طور هشیارانه خشن باشد: این یک قانون پایه و یک رازست. هیچ کس نمی‌تواند آگاهانه خشن باشد. پس تنها چیزی که نیاز است، آوردن هشیاری است. بیش تر هشیار بودن، بیش تر مراقبه گون شدن. هیچ کس نمی‌تواند در حالت مراقبه خشمگین باشد، این ممکن نیست. فو قش این است که به خشم تظاهر کند. این کاری است که مسیح (ع) وقتی با شلاق وارد معبد یهودیان شد و صرافان را زد و میزهایشان را واژگون کرد و آنان را از آن جا بیرون راند انجام داد. او تظاهر به خشم کرد. این یک نمایش بود. نمایش آگاهانه، انسان مراقبه گون نمی‌تواند خشمگین شود، این غیر ممکن است.

www.osho.persianblog.com

<http://cashcoolenoor.blogspot.com>

<http://www.cashcoolenoor.persianblog.com>

زوربای بودایی